

## صحت امر آمر با فرض علم به انتفاء شرط آن

### خلاصه جلسه گذشته

بحث ما درباره قضایا حقیقیه و خارجییه نسبت به حیثیت موضوع بود که گفتیم در بیان آقایان قضیه حقیقیه و خارجییه یک حیث دارد که مربوط به متعلق است و اینکه تکلیف به طبیعی می خورد یا به وجود طبیعی، که همان بحث حقیقیه و خارجییه بوعلی بود و بزرگانی مانند شهید مطهری از این حیث بحث کردند. گفتیم یک حیث دیگری در فرمایش آقایان است و آن مسأله حقیقیه و خارجییه از جهت موضوع است یعنی از جهت عنوان مستطیع و مکلف، یعنی وقتی می گوییم «يجب علی المکلف الصلاه یا الصوم» سراغ نسبت صوم یا صلات با حکم نرویم که بحث ماهیت یا ماهیت به قید وجود باشد که بحثهای قبلی به وجود آید بلکه مسأله وجوب را با «مکلف و با انت» بسنجیم. «صلّ» یعنی «انت يجب علیک الصلاه» و هنگامی که آقایان می گفتند قضیه به شکل حقیقیه جعل شده است ناظر به موضوع بودند که اولاً این را باید بررسی کنیم و ثانیاً باید ببینیم مرحوم آخوند که در بحث امر آمر با علم به انتفاء شرط بحثی از حقیقیه و خارجییه نکرده است و بحث را روی انشاء و فعلیت برده است یا در بحث متعلق اوامر و نواهی بحث طبیعی یا طبیعی به قید وجود نکرده بود و لذا مسأله را سراغ این نبرد که قضیه، قضیه حقیقیه و خارجییه باشد وقتی در تنبیهات استصحاب بحث از قضیه حقیقیه و خارجییه را مطرح کرده است در آنجا چکار کرده است. مرحوم آخوند در تنبه استصحاب ابتدا قضیه حقیقیه و خارجییه را مطرح کرده است سپس بحث را دنبال موضوع که همان مکلف و «انت» است برده است و این گونه تحلیل کرده است و لذا آقایان حق دارند که بگویند قضیه حقیقیه و خارجییه در عبارت مرحوم آخوند برگشته به اینکه یک مکلف و انسان یا انت داریم که این انسانی که مکلف به حرمت خمر است آیا طبیعی انسان است یا انسانی است که مرآت افراد خاص خارجی است و یا انسانی است که مرآت همه افرادش اعم از موجود و مقدره است، لذا اگر آقایان قضیه حقیقیه و خارجییه را از این جهت بحث و بررسی می کنند حق داشتند و اشکالی نداشت که این بحث را به مرحوم آخوند نسبت بدهند چنانچه این بحث را در تنبیهات استصحاب بررسی کردیم.

جهت بررسی ما الان این است که حیثیت قضیه حقیقیه یکبار به جهت رابطه وجوب و حرمت با متعلق بررسی شود و یکبار به جهت رابطه وجوب و حرمت و حکم با موضوعی که به آن مکلف می گوییم که این

مكلف يك «انت» يى است كه در صلّ است. البته اين بحث را از جهت خطاب نيز مى توان بررسى كرد. ما از جهت متعلق نشان داديم كه مسأله وجود و ماهيت مطرح نيست بلكه مسأله ايجاد مطرح است كه وجود و ماهيت نيست.

### **حقيقه و خارجيه شدن تكاليف شرعى از جهت موضوع**

فعلا به صدد بررسى اين جهت هستيم كه تكليف كه يك موضوعى دارد به نام مكلف كه ما از آن با انت تعبير مى كنيم در عبارت مرحوم آخوند درباره آن سه احتمال بود. يك احتمال اينكه اين مكلف به شكل قضيه طبيعیه دیده شود كه مرحوم آخوند گفت ولو اين ظاهر عبارت شيخ است ولي غلط است و دوم احتمال اينكه اين مكلف به شكل قضيه خارجيه و حقيقه دیده شود و خارجيه و حقيقه بودنش به معنای اين است كه مابه ينظر است و آن را مرآت كنيم براى اشاره به افراد كه اگر افراد خارجى خاص باشند كه همان افراد موجوده باشند مثل «هولاء العشره يجب اكرامهم» كه اين هولاء موضوع شود و اين موضوع افراد خاص خارجى شود و نسبت اين يجب با هولاء العشره، همان نسبت قضيه شخصيه تلقى شود كه هولاء العشره موجودند و اين بازگشت به قضيه شرطيه نمى كند و هولاء العشره كه موجود هستند يجب اكرامهم ولي اگر منظور مولا مكلفى است كه مرآت افراد است اعم از افراد موجود و مقدره در اين صورت اين قضيه شرطيه است يعنى مكلف اگر وجود پيدا كرد چنين حكمى دارد.

بنابراين مرحوم آخوند سه احتمال داد كه احتمال اول را کنار گذاشت و احتمال خارجيه و حقيقه را بررسى كرد و تقريب آقاىان از عبارت مرحوم آخوند مشكلى نداشت و مى توانستند بگويند ما وقتى قضيه حقيقه و خارجيه را بررسى مى كنيم با نظر به مكلف بررسى مى كنيم نه با نظر به متعلق.

### **قضيه حقيقه و خارجيه در عبارات مرحوم شيخ انصارى**

لكن در عبارت شيخ ملاحظه كرديم كه به گونه اى ديگر بحث مطرح شده است و بحث تغاير موضوع در استصحاب است كه موضوع در استصحاب از نظر شيخ معروض مستصحب است كه همان متعلق است يعنى صلاه الجمعة و خمري كه معروض مستصحب است و مستصحب حكم است. حرمت به خمر خورده است و وجوب به صلاه الجمعة خورده است وقتى شيخ بحث تغاير موضوع را مطرح كرد تغاير موضوع يعنى تغاير معروض مستصحب كه هم مرحوم آخوند و هم شيخ در جاى خود گفته اند كه چيست و اين را شيخ بررسى كرد و معروض مستصحب در عبارت شيخ همان متعلق بود پس حق با شهيد مطهرى بود كه قضيه حقيقه و خارجيه كه شيخ بررسى مى كند از اين بابت است كه حكم حرمت به طبيعى خمر يا خمر خارجى موجود خورده است و حالا بايد برويم سراغ اشكال تسميه ولي فعلا اين نكته محل بحث است كه در اينجا موضوعى كه الان محل بحث است غير از موضوعى است كه در گزاره ها تحت عنوان مكلف و انت مطرح مى كرديم و مكلف و انت را موضوع قرار مى داديم و يك موضوع و يك متعلق حكم درست

می‌کردیم و شیخ گفت وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه از این جهت درست در می‌آیند که یک قضیه متیقنه داریم که معروض مستصحب در آن صلاه الجمعه است و قید حضور و غیبت از حالات این موضوع هستند آن موقع موضوع واحد است و شک از آنجا به وجود می‌آید که حالت حضور تبدیل به حالت غیبت شده است پس هم شک درست می‌شود و هم موضوع واحد است و استصحاب درست در می‌آید صدق نقض نیز عرفی است و این همان تحلیلی است که شیخ و مرحوم آخوند مطرح کردند و براساس این تحلیل و مخصوصا بر اساس نقض اولی که مرحوم آخوند مطرح کرد که می‌گفت اگر قضیه حقیقه نباشد باید استصحاب در شریعت خود ما نیز درست در نیاید زیرا در شریعت خود ما این شبهه پیش می‌آید که حکم مختص حاضرین باشد یعنی نشود صلوات جمعه را در عصر غیبت استصحاب کرد یعنی حضور و غیبت را مرحوم آخوند در موضوع دخالت نداد و اگر این موضوع باشد پس موضوعی که اینجا مطرح است غیر از مطلبی است که آقایان در نسخ می‌گویند و اگر این باشد آن موقع تعبیری که شیخ می‌فرمودند در استصحاب قضیه حقیقه است و حکم برای کلی است و لذا به مرحوم آخوند می‌گوییم که کلی را سراغ قضیه طبیعیه و طبیعی انسان و طبیعی مکلف نبرید که بعد بخواهید به شیخ اشکال کنید. کلی که در عبارت شیخ آمده است همان ماهیت است حالا یا ماهیت من حیث هی است که حقیقه بوعلی است و یا ماهیت به قید وجود که خارجیه بوعلی شود ولی این کلی در مقابل شخصی است که در واقع همان خارجیه ملا هادی شود که گفتیم شخصی است و شیخ در واقع می‌گوید حکم برای کلی است و خصوصیت افراد در آن دخالت ندارد، منتها شیخ کلی را خارجیه کرده است که در مورد آن نیز بحث خواهیم کرد حالا فرضا آن را خارجیه کرده باشد البته برداشت شهید مطهری این است و حداقل برداشت محقق خوئی این است و خارجیه در قوه شرطیه است ولی بالاخره کلی در مقابل دخالت خصوصیات افراد در حکم است و معنای آن این است و لذا مرحوم شیخ فرموده است اگر خصوصیت افراد در حکم دخالت کند آن موقع موضوع مقید به خصوصیات افراد می‌شود و موضوع تغایر پیدا می‌کند ولی اگر خصوصیات افراد در موضوع دخالت نکند موضوع کلی و الطبیعه است که خصوصیات افراد در آن دخالت ندارد منتها الطبیعه که مقید به وجود است یا الطبیعه که مقید به وجود نیست. اگر ما عبارت شیخ را براساس مبنای شیخ در تغایر موضوع استصحاب تحلیل کنیم و بگوییم موضوع استصحاب معروض حکم است و معروض حکم طبیعی است آن موقع راه تحلیل محقق نائینی و محقق خوئی بسته می‌شود.

البته این آقایان حق دارند زیرا این التباس بر سر عبارت مرحوم آخوند پیش آمده است.

### **تحلیل محقق خوئی از عبارت شیخ انصاری در بحث قضیه حقیقه**

محقق خوئی در اینجا عبارت شیخ را خوب تحلیل کرده است ولی به دلیل اینکه محقق خوئی استصحاب عدم نسخ را قبول ندارد در ذیل به سمت عبارت مرحوم آخوند رفته است یعنی ارتکازا رفته سمت مبنای خودش و لذا اشکال کرده است.

بینیم برداشتی که محقق نائینی و محقق خوئی از عبارت شیخ و مرحوم آخوند دارند چه برداشتی است. آیا برداشتی است که قضیه حقیقه خودشان درست در آید که بگویند این قضیه موضوعی دارد به نام مکلف و متعلقی دارد به نام صلاه الجمعه و محمولی دارد به نام حکم دارد مثلاً که مرحوم آخوند این طوری تحلیل کرد. موضوعی داریم به نام مستطیع و محمولی داریم به نام وجوب و متعلقی به نام حج داریم که الان بح ما این است.

محقق خوئی در مصباح الاصول اشکال اول را چنین بیان می‌کند: «فی استصحاب عدم النسخ، و المعروف صحه جریان الاستصحاب عند الشک فيه، بل عدّه المحدث الاسترآبادی من الضروریات». استصحاب عدم نسخ است و معروف است که این استصحاب جاری است و محدث استرآبادی گفته این است ضروریات است لکن دو اشکال وجود دارد اشکال اول همین بحث ما است که «أما الاشکال الأول: فهو أنه يعتبر فی الاستصحاب وحده القضية المتیقنه و المشکوکه كما مر مراراً، و المقام لیس كذلك، لتعدد الموضوع فی القضیتین» اشکال این است که موضوع در دو قضیه متعدد است و لذا ایشان همان اشکالی که شیخ بیان کرده است و مرحوم آخوند هم فرموده است که وقتی حکمی در حق حاضرین در محضر حضرت عیسی می‌آید این حکم برای ما که حاضر نبودیم یا آن شریعت را درک نکردیم شک در اصل تکلیف است یک شک در حکم جدید است نه اینکه شک در بقاء حکم سابق باشد و و حدت وجود ندارد و بعد می‌فرمایند «و هذا الاشکال یجری فی أحكام هذه الشریعه أيضاً، فان من علم بوجوب صلاه الجمعه علیه هو الذی کان موجوداً فی زمان الحضور، و أما المعدوم فی زمان الحضور، فهو شاک فی ثبوت وجوب صلاه الجمعه علیه من الأول.» اشکال درباره احکام در زمان حضرت عیسی در شریعت خودمان نیز می‌آید بنابراین وقتی صلات جمعه برای حاضرین جعل می‌شود برای معدومین در آن دوره شک در ثبوت یک حکم جدید است و نه شک در مقال و این حکم برای حضور است نه برای بعدی‌ها. و بعد می‌فرماید و قد أجاب الشیخ (قدس سره) عن هذا الاشکال بجوابین: «که شیخ دو جواب داده است. «الأول: أنا نفرض الکلام فی من أدرك الشریعتین أو أدرك الزمانین، فیثبت الحکم فی حقه بأصاله عدم النسخ» ما فرض می‌کنیم کسی را که هر دو زمان را درک کرده است. زمان پیامبر اکرم را درک کرده است و زمان شریعت حضرت عیسی را هم درک کرده است مثل سلمان، برای چنین کسی می‌توان یقین سابق و شک لاحق را درست کرد و بعد استصحاب را در حق او درست کرد یا کسی که نماز جمعه زمان حضور معصوم را درک کرده است و برای او نماز جمعه واجب بوده است زیرا در زمان حضور معصوم بوده و عصر غیبت را هم درک کرده است و لذا چنین کسی می‌تواند بقاء حکم را استصحاب کند زیرا ارکان استصحاب برای او کامل است و فقط شک در نسخ دارد و با استصحاب می‌گوید این حکم باقی است و «فی حق غیره بقاعده الاشتراک فی التکلیف.» سلمان استصحاب می‌کند و غیر سلمان می‌گوید قطعاً من و سلمان در حکم مشترک هستیم. بعد جواب مرحوم شیخ را نقد می‌کند.

سوال و جواب: هذا الاشكال يجرى این یجری در اصل مسأله است و اگر حضور حضرت عیسی موضوعیت داشته باشد این اشکال هم برای کسانی که در شریعت حضرت عیسی حضور ایشان را درک نکردند و هم برای ما که حضور معصوم را درک نکردیم در شریعت خودمان وارد است اهل سنت حضور نبی اکرم و شیعه حضور معصوم را درک نکردند. جواب آن این است که حضور اگر حالت شد حکم به طبیعی می خورد و لذا استصحاب درست در می آید ولی معروض مستصحب همان طبیعی است و کاری به مکلف نداریم. مکلف و صفت مکلف و اینکه این مکلف حاضر است یا معدوم این از حالات موضوع است و مستصحب می آید و استصحاب درست می شود.

«الثانی: ما ذکره الشیخ (قدس سره) و ارتضاه غیر واحد من المتأخرین أيضاً، و هو أن توهّم دخل خصوصیه هؤلاء الأشخاص مبني على أن تكون الأحكام مجعولةً على نحو القضايا الخارجیه، و ليس الأمر خارجیه شیخ همان شخصیه ملاحادی است اگر شخصیه باشد خصوصیات افراد دخالت دارد و ليس الامر فانّ التحقيق أنّها مجعولةً على نحو القضايا الحقيقيه، فلا دخل لخصوصیه الأفراد في ثبوت الحكم لها، بل الحكم ثابت للطبيعه أينما سرت من الأفراد الموجوده بالفعل و ما يوجد بعد ذلك»<sup>۱</sup> شیخ گفته اینها به صورت قضایای حقیقه جعل شده اند و اشکال مرحوم آخوند را بیان نکرده است و خیلی روان فرمایش شیخ را این گونه تحلیل کرد که شیخ گفته یکبار ما خصوصیت افراد را در موضوع دخیل می دانیم و آن موقع تغایر موضوع لازم می آید و یکبار خصوصیات افراد را دخیل نمی دانیم و آن موقع تغایر موضوع لازم نمی آید. انصافاً صدر کلام محقق خوئی خیلی خوب است. «بل الحكم ثابت للطبيعه» حکم برای طبیعت است اعم از افراد موجود و مقدر این طبیعی و لذا این شخص باشد یا نباشد این حکم سر جای خودش است و وصف افراد حالات موضوع می شود و موضوع باقی است. «فليس القصور في ثبوت الحكم من ناحیه المقتضى، إنّما الكلام في احتمال الرفع و هو النسخ» بنابراین حکم از ناحیه مقتضی قصوری ندارد زیرا حکم سر طبیعی خمر و صلوات به قید وجود رفته اعم از وجود افراد موجود و افراد مقدر و ارکان استصحاب کامل است و فقط شک در احتمال رافع است یعنی من احتمال بدهم که شارع این حکم را برداشته باشد و احتمال نسخ منشأ شک می شود و لذا استصحاب می کنم عدم رافع و عدم نسخ را «فیرجع إلى أصالة عدم النسخ، و لا مانع منه من جهة اعتبار وحدة الموضوع في القضيتين» موضوع در قضیتین واحد است زیرا طبیعی است «إذ الوحدة حاصله بعد كون الموضوع هي الطبيعة لا الأفراد، هذا» این تحلیل محقق خوئی تحلیل روانی است در استصحاب، لکن به دلیل اینکه محقق خوئی این استدلال را قبول ندارد وقتی می خواهد این استدلال را نقد کند طرف مکلف می رود.

<sup>۱</sup> . مصباح الأصول ( طبع مؤسسة إحياء آثار السيد الخوئي )، ج ۲، ص: ۱۷۷.

محقق خوئی در نقد خود می‌فرماید من باید نسخ را دفع معنا کنم نه رفع و آن موقع احتمال نسخ اشکال در مقتضی ایجاد می‌کند. آنکه می‌گویید اشکال در رافع است نه در مقتضی، رافعیّت نسخ با فرض رفع بودن نسخ است و رفع بودن نسخ امکان ندارد که عبارات ایشان را خواهیم خواند.

بعد به خودش اشکال می‌کند چطور می‌شود از دل قضیه حقیقیه در آورد این تغایر مانع ما نخواهد شد یعنی محقق خوئی به خاطر اصرار بر اینکه سیستم قضیه حقیقیه‌ای که خودشان قبول دارند درست شود کل کار را خراب می‌کند و حرف شیخ را رد می‌کند و اگر سراغ مکلف و کلمات مرحوم آخوند برویم حق با محقق خوئی است و استصحاب عدم نسخ خراب می‌شود ولی اگر سراغ این برویم که در استصحاب موضوع معروض مستصحب است و اینکه در اینجا طبیعی به معنای ماهیت خواه ماهیت من حیث هی یا ماهیت به قید وجود، استصحاب درست می‌شود و در اینجا کلام مرحوم آخوند غلط می‌شود و فرمایش شهید مطهری در استصحاب عدم نسخ ثمره پیدا می‌کند و حرف محدث استرآبادی را ما تایید می‌کنیم بر خلاف محقق خوئی که حرف محدث استرآبادی را قبول نمی‌کند و لذا بر خلاف ظاهر روایات حرکت می‌کند.

ما وقتی با موضوع کار می‌کنیم موضوع را معروض مستصحب تحلیل کنیم یا موضوع را مکلف در مقابل متعلق حکم تحلیل کنیم نتیجه بحث مختلف می‌شود فعلا تاثیر قضیه حقیقیه را با قبول همه حرفهای آقایان تحلیل می‌کنیم. برای نقد حرف محقق نائینی و محقق خوئی باید با فضای کلمات خودشان صحبت کنیم زیرا اگر مبانی مختلف شود مدرسه نجف کلام ما را قبول نمی‌کنند.

«وصلی الله علی محمد و آل محمد»